

زخم بی بهبود



«زخم بی بهبود» گزیده اشعار یوسفعلی میرشکاک به همراه نقد و گفت‌وگو است. سید عبدالجواد موسوی در این کتاب، نگاهی به آثار و اشعار یوسفعلی میرشکاک می‌اندازد؛ نمونه‌هایی از شعر او را از بین چهار دفتر شعر او انتخاب کرده و می‌آورد و آن را نقد می‌کند. علاوه بر این، تعدادی از اشعار منتشر نشده او را هم می‌توانید در این کتاب بخوانید...

نیست‌انگاری و شعر معاصر



این کتاب نه شعر است، نه طنز، نه گزیده و نه شرح بر مجموعه شعر بزرگ شاعری از این مرزوبوم، بلکه نگاهی تأویلی است به اشعار نیما، اخوان، شاملو و فروغ و در رثای خرد برتر و ظهور نیست‌انگاری. یوسفعلی میرشکاک در این کتاب، جابه‌جا ضمن اشاره به ابیاتی از اشعار این شاعران، چرایی رجوع شاعر به سبک یا زبانی خاص یا استمداد از معنا یا مفهومی به‌خصوص را می‌کاود و در این بین، آرام‌آرام جای شاعر و شعرش در تاریخ فکر و فرهنگ این خطه برای خواننده نمایان می‌شود...

در سایه سیمرغ



میرشکاک در کتاب «در سایه سیمرغ» ضمن بیان خلاصه شعرهای «شاهنامه» حکیم فردوسی و مقایسه این شعرها با شعرهای شاعران مشهور چون حافظ، مولانا و نظامی، به نقد و بررسی شعرها، شخصیت‌ها و موضوعات منتخب از شاهنامه می‌پردازد. رئوس مطالب این کتاب عبارت است از: بازنگری باورهای فردوسی، ولایت در شاهنامه، پدرکشی، پسرکشی و برادرکشی در شاهنامه فردوسی و...

سایه سنگینی کوهم، برنمی‌خیزد سرم از خواب
جاده‌ام، پیچیده در منزل، گردبادم عقده‌ها در دل
موج دور افتاده از ساحل، رود پنهان مانده در مرداب
پابه‌پای سایه سردر پیش، با نسیمی می‌روم از خویش
می‌دهد آینه‌ام تشویش، می‌برد آشفته تا مهتاب...
در شبی این‌گونه وهم‌آور، یافتن، هم‌رنگ گم کردن
باختن، باری گران بر دل، بردنم، نقشی زدن بر آب
کاش امروزی نمی‌آمد تا که فردایی نمی‌دیدم
هر شبم فردا شبی دارد، ای شب آخر مرا دریا!
باز در من سایه‌ای پنهان - روبه‌رو با مرگ - می‌گوید:
بهترین فرجام نومیدان! آخرین پل! اولین پایاب!
میرشکاک در سیروسلوک تاریخی خود
رخدادهایی را که امت را «متفق» کردند، حکایت
می‌کند و حکایت‌ها با ریختن خون خدا آغاز
می‌شود:

خیز و جامه نیلی کن روزگار ماتم شد
دور عاشقان آمد، نوبت محرم شد
نبض جاده بیدار از بوی خون خورشید است
کوفه‌رفتن مسلم گویا مسلم شد
ماه خون گواه آمد جوش اشک و آه آمد
رایت سیاه آمد، کربلا مجسم شد
پای خون دل واکن دست موج پیدا کن
رو به سوی دریا کن، ساحلی فراهم شد
هر که رو به دریا کرد، آب روی ساحل شد
خنده را ز خاطر برد، آن‌که گریه محرم شد
گریه کن! گلاب افشان! گل به خاک می‌افتد
باد مهرگان آمد، قامت علی خم شد
تشنه اضطراب آورد، آب می‌شود عباس
گو فرات، خیبر شو! مرتضی مصمم شد
خادم برادر بود از ره وفاداری
ذات را موخر بود، مرگ را مقدم شد
نوبت حسین آمد، کآورد به میدان رو
نه فلک به جوش آمد، منقلب دو عالم شد
خاک شعله‌پوش آمد، چرخ در خروش آمد
آسمان به جوش آمد، کشته اسم اعظم شد
دشمن حسین افکند ار به چاه یوسف را
چاه چشمه کوثر، گریه آب زمزم شد
گریه عقده دل بود، آبروی بیدل بود
کز هجوم فرصت‌ها این فغان فراهم شد

این غزل را که همگان به زیبایی اش اعتراف دارند،
غلام کویتی‌پور هم به صورت مداحی و هم بعدها در
آلبومی همراه با موسیقی خواند. تصویرسازی‌های
ابیات شاهکارند. میرشکاک در شعر عاشورایی غوغا
می‌کند و دل‌ها را به‌درد می‌آورد. بعدها برای آنکه
مرهمی به دل‌ها بزنند، به روایت «قیام مختار» در
قالب کتابی پژوهشی هم دست می‌زند.
اما به‌طور کل وضعیت فعلی هستی برای میرشکاک
حزن‌انگیز است. او خود در مجموعه «از زبان یک
یاغی» گفته بود که: «جهان ترانه حزن‌انگیز! / زبان
خواندنم اگر با من بود / تو را در آخرین ترانه خود
می‌خواندم / بلند / چون ستاره در شب بی‌مهتاب /
جهان، کرانه خاکستری / مرا بدل به آینه‌ای کن / که
بندگان تو را بنگرم / بدون آن‌که دوست بدارم / مرا به
غربت خود برگردان / مرا در این زمین به کسی امید
نیست / در این زمین که باکرگان را دشمن می‌دارد / و
زن به زادن محکوم است / و مرد متهم به یهودا بودن /
مخواه زنده بمانم / مرا به دوزخ برگردان / و گریه جرم
عشق از آتش محروم / به خواب». اما میرشکاک
آن سوتر از «این وجود» با یار خود قرار می‌گیرد.
که در «پس فردای تاریخ» است:
یاری که از تو به دل غباری دارم
با زلف شکسته‌اش قرار می‌دارم
با او پس ازین مرگ در اعماق عدم
آن سوتر از این وجود کاری دارم...



میرشکاک در نظام

فکری خود و همچنین
در این کتاب، درد این
روزهای قوم ایرانی را
محرومیت از خرد برتر
می‌داند و در پی آن
است که وضع تفکر و
در پی آن وضع قوم
ایرانی را در آینه شعر
جست‌وجو کند. او در
جست‌وجوی خرد برتر
(خردی متعلق به امت
واحد است، شاید
درست‌ترین مفهوم آن
در کلمه «حکمت‌انسی»
باشد) اشعار نیما،
اخوان، شاملو و فروغ
را به تاویل می‌نشیند و
به ظهور نیست‌انگاری
می‌رسد

مجموعه شعر «قلنداران خلیج» او غوغایی به پا
کرد و همچنین توانست برای نخستین بار در دوران
جدید ایران دیوان بیدل دهلوی را تصحیح و منتشر
کند. بیدلی که قطعاً یکی از اسطوره‌هایش در شعر
بود.

«قلندران خلیج» اتفاق مهمی در ادبیات عصر
جدید ایران بود. عصری که با انقلاب اسلامی
قصد داشت مقدمه‌ای باشد بر دوران درخشان
«پس فردای تاریخ». او در ادامه مجموعه‌های
دیگری همچون «ماه و کتان»، «از چشم اژدها»،
«از زبان یک یاغی»، «جای دندان پلنگ» و «زخم
بی‌بهبود» را منتشر کرد و هم‌زمان به مقاله و نقد
نیز مشغول بود: «در سایه سیمرغ» و «اجمال و
تفصیل» از جمله آثار او در این زمینه است. او
برای آشنایی نسل جدید با ادبیات گذشته ایران
دست به فعالیت‌های گسترده زد و ضمن ارائه آثار،
«شاهنامه‌پژوهی» را نیز پی گرفت. «شرح پریشانی:
گزیده مثنوی‌های وحشی بافقی»، «سوگ فرامرز:
گزیده بهمن‌نامه ایران‌شاه»، «با آموزگار اخلاق:
گزیده بوستان سعدی شیرازی»، «بر اورنگ سخن:
گزیده هفت اورنگ عبدالرحمن جامی»، «یاغ
حقیقت: گزیده حدیقه الحقیقه حکیم سنایی»،
«روی نیک‌بختی: گزیده مثنوی جام‌جم واحدی
مراغی»، «روزگار گرشاسب: گزیده گرشاسب‌نامه
حکیم اسدی طوسی» و... نام تعدادی از آثار او در
زنده کردن ادبیات کهن برای نوجوانان و جوانان
است.

میرشکاک در اواخر دهه ۶۰ مجموعه مقالاتی را با
عنوان «ستیز با خویش‌ن و جهان» در انتشارات برگ
منتشر کرد. نوشتارهای مشهور او مانند «هنرمند
و گرسنگی»، «فراتر رفتن از خویش‌ن»، «ستیز با
خویش‌ن و جهان» و «سلطنت‌آباد کجاست» که
هر کدام وجهی از اندیشه او را عیان می‌کردند، در
این کتاب منتشر شدند. همچنین او بعدها برای
نقد جامعه زبان طنز را برگزید و کتاب‌هایی چون
«دیپلمات‌نامه» را نوشت.

از جمله آخرین مکتوبات نقادانه او نیز می‌توان به
«نیست‌انگاری و شعر معاصر» اشاره کرد. او در این
کتاب از شعر و نقد ادبی فراتر می‌رود و کل جامعه
ایران از دوران مشروطه به بعد را به نقد می‌کشد.
او در مقدمه این کتاب چنین نوشته است: «برای
قدم گذاشتن در راه حق، نیازمند آن هستیم که
ببینیم لااقل در دو، سه قرن اخیر و به‌ویژه پس از
مشروطه، چه سر تفکر ما آمده است که به هر طرف
رو می‌کنیم، سرزنش خار مغیلان هست و نشان
کعبه نیست و چرا امید به هر گشایشی، برنیامده به
فروستگی بدل می‌شود؟»

میرشکاک در نظام فکری خود و همچنین در این
کتاب، درد این روزهای قوم ایرانی را محرومیت از
خرد برتر می‌داند و در پی آن است که وضع تفکر و
در پی آن وضع قوم ایرانی را در آینه شعر جست‌وجو
کند. او در جست‌وجوی خرد برتر (خردی متعلق به
امت واحد است، شاید درست‌ترین مفهوم آن در
کلمه «حکمت‌انسی» باشد) اشعار نیما، اخوان،
شاملو و فروغ را به تاویل می‌نشیند و به ظهور
نیست‌انگاری می‌رسد.

آنچه که گفته شد، همه در ذیل «تاریخ خطی»
است. میرشکاک اما متعلق به تاریخ خطی نیست،
بلکه در زمان «سرمدی» زیست می‌کند و مدام در
رفت‌وبرگشت‌های زمانی خود، دامنی گل از بوستان
حکمت‌انسی و خرد حاکم بر امت واحد را برای
«دوستان» به ارمان می‌آورد. او در شوق جامعه
مهدوی است که «ایده» امت واحد را زنده می‌کند:
تا اسیر گردش خویشم، بر نمی‌گردانم گرداب